

تاریخ معاصر ایران

نوروز و قاجارها

امید پارساژاد

بخشی از باب بیست و پنجم کتاب «تاریخ ایران» نوشته جان مالکوم به موضوع عید نوروز و طریقه برگزاری آن در عهد فتحعلی شاه قاجار اختصاص دارد. مالکوم نخستین فرستاده حکومت انگلیسی هندوستان به ایران بود که بنای روابط بعدی دو کشور را پی ریزی کرد. او دو بار به ایران آمد و اندوخته‌ها و آموخته‌های خود را در کتابی ارزشمند به نام «تاریخ ایران» گرد آورد. این کتاب توسط یک ایرانی مقیم هند به نام میرزا اسماعیل حیرت به نثری شیرین ترجمه شده است. به مناسبت این روزها بخش‌های مربوط به نوروز کتاب مذکور را مرور می‌کنیم.

«عید نوروز که روز وصول شمس به نقطه تقاطع ربیعی است. . . تا هنوز به سیاق ایام قدیم در اهالی ایران جاری است. سناین بر این رسم طعن کنند و از رسم کنار داند، اما ایرانیان سبب دیگر از برای اجرای این عید پیدا کرده‌اند بدین وجه که آن روز را جلوس حضرت علی به خلافت داند. افسانه‌های بسیار در باب این روز گفته شده است. گبرانی که سابقاً سکنه ایران بودند قسماً سال را به قاعده دوره شمسی می‌کردند. سال قمری در ایشان رسم نبود. سال ایشان به دوازده قسمت می‌شد، هر یک قسمت از ماه می‌گفتند و از برای هر ماه و هر روز از هر ماه نامی داشتند و این نام‌ها را از نام فرشتگانی گرفته بودند که موکل هر ماه و هر روز می‌دانستند و گویند عادت سلاطین قدیم ایران آن بود که در هر روز لباس مخصوص می‌پوشیدند چنانکه اسم نوروز «هرمز» و لباس مخصوص به آن قرمز زربفت بوده است و دلایل عدیده گفته شده است به جهت اینکه چرا این روز به جهت عید اختیار شده است. یکی از مصنفین می‌گوید که خدا در این روز شروع به ایجاد عالم کرده است و به حرکت انداخت. دیگری گوید که جمشید چون بنای [شهر] اصطخر را تمام کرد در این روز در آن داخل شد و حکم کرد تا آن را عید کنند. بالجمله افسانه‌های دیگر نیز در این باب بسیار گفته اند، لکن حقیقت این است که ابتدای ربیع (بهار) است و انتهای شتا (زمستان) و موسم شادی و نشاط طبیعت.

دوران فتحعلی‌شاه

«رسم در ایران این است که به جهت اجرای مراسم نوروز پادشاه از شهر بیرون می‌رود و از وزرا و امرا و اعیان و سپاه نیز هر قدر حضور دارند ملزّم رکاب می‌شوند. سارپرده پادشاهی را در فضای وسیعی برپا می‌کنند و تخت پادشاه را در آن می‌نهند. در اول تحویل [سال] پیشکش‌های حکام بلاد و مالیات و ولایات را می‌گذراند و تا چند روز به عیش و عشرت می‌گذرانند. از جمله اسباب نشاط این ایام اسب دوانی است و اسبان پادشاه غالباً بر سایر اسبان غالب می‌آیند و پادشاه چایک سواران را با انعام و احسان شاهانه مفتخر و مشکور می‌سازد. . . پادشاه جمیع امرای درخانه (دربار) را به تشریفات شاهانه و خلّاع ملوکانه -علی حسب درجاتهم- (یعنی متناسب با شأن هر یک) مباحی و مفتخر می‌سازد و هر یک از امرا نیز خدمتکاران خود را علی قدر مراتبهم به جایزه و انعام خرسند و خوشنود می‌گرداند. در جمیع اطراف مملکت این عید را می‌گیرند و غالباً تا یک هفته طول می‌کشد اما اصل روز اول است. در این روز جمیع طبقات ناس (مردم) لباس نو می‌پوشند و با یکدیگر معانقه و مصاحفه می‌کنند و در خانه‌ها شیرینی می‌دهند. . . یکی از مخصوصات سلاطین ایران این است که همیشه باید یک دسته معنی و مطرب داشته باشند و در اعیاد و ایامی که در لشکر می‌باشند لوی مخصوص برپا کنند. »(تاریخ ایران)، جان مالکوم، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت)

عهد ناصری

حدود پنجاه سال پس از نخستین سفر مالکوم به ایران، کلنل جاستین شفیر بریتانیا در تهران بود. همسر او ماری شیل خاطرات خود را از دوران اقامت در ایران به صورت کتابی منتشر کرده است. روایت او از مراسم نوروز صورتی را نشان می‌دهد که این عید در اوایل عهد ناصرالدین‌شاه قاجار داشته است: «۱۰ مارس ۱۸۵۰: نوروز نزدیک است. کلنل شیل امروز مایل بود با صدراعظم (امیرکبیر) ملاقات کند، ولی به او خبر دادند که حضرت اشرف مشغول تهیه و انتخاب شال‌هایی است که روز بیست و دوم بهمن (نوروز) به عنوان انعام و بخشش شاه به کلیه درباری‌ها اعطا خواهد شد. در چنین روزی بسته به اهمیت و مقام افراد، از شال‌های کشمیری که نصیب رجال والامقام می‌شود گرفته تا قبا و پیراهن چیت - برای خدم و حشم درباری- به آنها تعلق خواهد گرفت. . . با اینکه در این دوران از عظمت جشن‌های نوروزی کاسته شده و ارزش هدایای متبادله نیز نقصان یافته، بسیار بعید به نظر می‌رسد که این جشن ملی باستانی روزی در ایران ملغی شود، زیرا برگزاری آن در موقعیتی است که اصولاً فصل جشن و سرور و شادی همگانی است و باید اعتراف کرد که ایرانی‌ها در مورد برگزاری جشن سال نو معقول‌تر و منطقی‌تر از ما بوده‌اند. آنها به جای اینکه تحویل سال خود را مثل ما در وسط زمستان قرار دهند، آن را طوری انتخاب کرده‌اند که شروع سال جدیدشان درست در لحظه ورود خورشید به نیمکره شمالی و در حقیقت آغاز سال خورشیدی باشد. . . [در این روز] همه افراد خانواده لباس نو می‌پوشند و اطراف یک سفره که در روی آن انواع خوراکی‌ها به سلیقه رئیس خانواده چیده شده، روی زمین می‌نشینند. . . [در لحظه تحویل سال] افراد خانواده یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و سال خوشی را برای هم آرزو می‌کنند. صفا و صمیمیت و سادگی این مراسم تا حد زیادی نمایانگر روحیات و خصوصیات اخلاقی ایرانی‌ها است. »(خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان)

بخش اول

آتجه می‌خوانید مقاله منتشرشده‌ای از استاد سید نفیسی در کتاب «از بهار تا بهار» تألیف اسماعیل شاهرودی است که در اختیار مدیریت اولیه و موسس انتشارات امیرکبیر قرار گرفته بود اما متأسفانه مجال انتشار پیدا نکرد. آقای عبدالرحیم جعفری این نوشته را در اختیار شرق قرار دادند که از ایشان تشکر می‌کنیم. ■ ■ ■

مهرگان هم مانند نوروز یادگار نخستین روزهایی است که ایرانیان به دین زرتشت گرویده‌اند. در آیین زرتشت اهورمزده که بنیادگذار خوبی‌ها و زیبایی‌ها است یک دسته یاران و یاوران و همکارانی دارد که به منزله فرشتگان مقربند و به آنها امشاسپندان می‌گویند و پس از آن یک دسته یاوران درجه دوم اند که به آنها یزته یا یزدان می‌گویند. در تقویم اوستایی که در آیین زرتشتی مقرر شده دوازده ماه سی روزه برقرار کرده بودند و چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز است پنج روزی را که در پایان سال باقی می‌ماند که به اصطلاح نجومی دوره اسلامی «خمسه مشرقه» می‌گویند جزء دوازده ماه سال به شمار نمی‌آوردند و آن را «بهزک» یا «وهزک» و یا «اندراک» می‌گفتند و پنج روز تعطیل و جشن آخر سال بود. دوازده نامی که هنوز در میان ما معمول است از نام دوازده امشاسپند گرفته‌اند و سی نام روز را از نام‌های یزته‌ها یا یزدان گرفته بودند. چون نام‌های امشاسپندان در میان نام‌های یزته‌ها نیز هست در هر ماهی نام ماه و نام روز یکم بود زیرا که سی نام روز در هر ماه مکرر می‌شد و روز اول نامی جداگانه و روز دوم نامی مخصوص داشت همین‌طور تا آخر ماه. به همین جهت در ماه فروردین روز فروردین و در ماه اردیبهشت روز اردیبهشت بود تا روز اسفندارم از ماه اسفندارمزد. به همین جهت در هر ماه یک روز جشن بود و آن روزی بود که نام روز با تمام ماه یکی می‌شد. چنان‌که روز فروردین از ماه فروردین جشن فروردیگان و روز اردیبهشت از ماه اردیبهشت جشن اردیبهشتگان و روز خرداد از ماه خرداد جشن خردادگان و روز تیر از ماه تیر جشن تیرگان و روز امرداد از ماه امرداد جشن امردادگان و روز شهریور از ماه شهریور جشن شهربورگان و روز مهر از ماه مهر جشن مهرگان و روز آبان از ماه آبان جشن آبانگان و روز آذر از ماه آذر جشن آذرگان و روز دی از ماه دی جشن سده و روز بهمن از ماه بهمن جشن بهمنگان یا جشن بهمنجه و روز اسفندارم از ماه اسفندارم جشن اسفندارمگان بود.

در میان این دوازده جشن، پنج جشن مخصوصاً اهمیت داشت که در سراسر ایران می‌گرفتند و در آنها مراسم ملی باستانی را رعایت می‌کردند و جشن‌های بزرگ نیاکان ما به شمار می‌رفت. جشن فروردیگان را چون در روز اول سال واقع بود «نوروز» می‌گفتند یعنی روز نو و نخستین روز سال. جشن آبانگان نیز جشن بزرگی بود زیرا که در وسط پاییز واقع می‌شد و در فصل بارندگی بود که برای کشاورزان بسیار سازگار و مساعد بود و به همین جهت یکی از مراسم ملی آن بود که مردم در کوی و برزن می‌شادی می‌کردند و آب بر روی یکدیگر می‌ریختند. جشن مهرگان که در روز مهر از ماه مهر گرفته می‌شد در این نوروز بزرگترین جشن ایرانیان بود زیرا که نوروز در اعتدال ربیعی یعنی روزی بود که در آغاز بهار روز و شب یکسان می‌شد و مهرگان در اعتدال خریفی نیز روزی بود که در آغاز پاییز روز و شب یکسان بود. در ضمن موقعی بود که میوه فراوان بود و انگور رسیده بود و مانند جشن انگورچینی در اروپا بود که هنوز در آن سرزمین رواج دارد. روز دی از ماه دی را جشن سده می‌گفتند زیرا که صد ختی داشت که تا فتنه مغول در دربارهای مختلف ایران و حتی در میان سلسله‌های ترک که در ایران پادشاهی کرده‌اند رواج کامل داشت. آتش بسیار در بلندی‌ها می‌افروختند و در اطراف آن شادی می‌کردند و رسومی مانند آنچه در شب چهارشنبه‌سوری هنوز معمول است رواج داشت، از جمله جانوران وحشی را به نفت آلوده می‌کردند و نفت را آتش می‌زدند و آنها را در بیابان‌ها و دریاها می‌سوزاند و در میان برف رها می‌کردند. پادشاهان مجالس عیش و عشرت و باده‌گساری مفصل ترتیب می‌دادند و این عید را یادگار فریدون و جم می‌دانستند.

جشن بهمنجهتجته یا بهمنگان در روز بهمن از ماه بهمن نیز تا همین دوره در دربارهای ایران معمول بوده است اما شکوه جشن نوروز و مهرگان و سده را نداشته است. در ادبیات ایران مخصوصاً در دوره پیش از مغول و بیشتر در قصاید شاعران مدیحه‌سرای دوره سامانی و غزنوی و سلجوقی جزئیات دقیقی از مراسمی که در نوروز و مهرگان و سده و بهمنجهتجته در دربارهای ایران معمول بوده است، دیده شد.

در دوره هخامنشیان تقویم اوستایی در دربار ایران معمول نبوده و تقویم مخصوص به خود داشته‌اند که جزئیات آن از خشت‌هایی که چند سال پیش در یکی از انبارها زخت جمشید پیدا شده و تقریباً باگمانی ساختمان کاخ معروف هخامنشیان بوده است معلوم می‌شود. دوره اشکانی هم ظاهراً تقویم رسمی دربار ایران، تقویم اسکندری و سریانی بوده است گذشته از آنکه تقریباً هر پادشاهی جلوس خود را مبداء تاریخ قرار می‌داده است. در دوره ساسانیان که دین زرتشتی دین رسمی دربار ایران شد تقویم اوستایی همیشه معمول بوده است. منتها چون حساب نجومی دقیق نمی‌کردند و ساعت‌ها و دقائق را که از ۳۶۵ روز سال زیاد می‌آید رعایت نمی‌کردند کم‌کم نوروز از روز اول بهار عقب افتاد و در زمان یزدگرد سوم اصلاحی در تقویم کردند اما باز پس از اسلام رعایت تقویم نجومی را نکردند و نوروز از اول بهار به بعد افتاد و به همین جهت دو نوروز قائل بودند یکی نوروز حقیقی و دیگر نوروز سلطنتی تا اینکه در زمان جلال‌الدین ملک شاه سلجوقی چند تن از منجمین بزرگ ایران و از آن جمله امام عمر خیام مامور شدند تقویم را اصلاح کنند و نوروز را در اول سال قرار دهند. و از آن روز تقویم جلالی در ایران معمول شد.

تاریخ

نوشتار منتشرشده‌ای از زنده‌یاد استاد سعید نفیسی

آیین مهرگان از ابتدا تا استیلای مغول



زرتشتیان برای این جشن اهمیت بسیاری قائل بوده‌اند. روحانیان زرتشتی در زمان ابوالریحان می‌گفتند در فراز کوه شاهین با آنکه در همه تابستان سیاهی هم دیده نمی‌شود در بامداد روز مهرگان چیز سفیدی دیده می‌شود که در همه حال چه در تاریکی و چه در روشنایی و چه از زیر آب آشکار است.

دیگر از اهمیت‌های مهرگان در برابر ایرانیان این بوده است که نوروز در آغاز سال و مهرگان در واسط سال و شش ماه و چند روز پس از نوروز می‌افتاده و مقید بوده‌اند که در هر سال دو روز جشن بزرگ بگیرند و شادی بکنند. ایرانیان قدیم روز مهرگان را روز پیروزی فریدون بر ضحاک و غلبه حق بر ناحق می‌دانستند و می‌گفتند کاوه در این روز بر زین اسب غالب شد و مشیه و مشیانه که در نظر زرتشتیان نخستین موجود ثر و ماده هستند در این روز پدید آمده‌اند.

ایرانیان همواره پس از نوروز مهرگان را مهمترین جشن می‌دانسته‌اند. جاحظ از کتاب التاج می‌گوید: برخی مهرگان را از نوروز هم برتر شمرده‌اند، چنانکه پاییز را بالاتر از بهار دانسته‌اند و در این عقیده به گفته ارسطو رفته‌اند که چون اسکندر از او پرسید بهار بهتر است یا پاییز، گفت در بهار پشه‌ها بالیدن آغاز می‌کنند و در پاییز به نابود شدن. پس به همین جهت پاییز بهتر از بهار است.

از سلمان فارسی روایت کرده‌اند که گفته است: «نوروز و مهرگان را تقریباً برابر گرفته‌اند و گفته‌اند که خدای در نوروز یاقوت را برای آرامش بندگان خود پدید آورد و در مهرگان زبرجد را، پس برتری این دو روز بر روزهای دیگر مانند برتری یاقوت و زبرجد است بر گوهران دیگر.

چنانکه گذشت مهرگان را روز برتری فریدون بر ضحاک و پند کردن او در کوه دماوند دانسته‌اند. برخی گفته‌اند فریدون پیش از آنکه بر ضحاک چیره شود در این روز به تخت نشست و بدین جهت مردم آن روز را جشن گرفتن و برخی گفته‌اند روزی است که مرده‌های بیرون آمدن فریدون بر ضحاک به مردم رسید و نیز می‌گفتند که در این روز خدای زمین را گسترده کرد و مردگان را به خاک برد تا آنکه در زیر خاک جایگاه روان‌ها باشد و در این روز فرشتگان به یاری کاوه آهنگر برخاستند. در کتاب بندشهن که از کتاب‌های دینی معروف زرتشتیان است چنین آمده که در این روز مشیه و مشیانه از نطفه گیومرت بیرون آمدند. فریدون در باب انتساب مهرگان به فردوسی در شهنامه می‌فرماید:

برسم کیان تاج و تخت مهر/لبهاراست با کاخ شاهنشی ازمانه/
ایندوه گشت بدی/گرفتند هر کس ره بخردی/بروز خجسته سر مهر ماه/بسر بر نهاد آن کیانی کلاه/
می‌روشن و چهره شاه نو/ جهان نور داد از سر ماه نو/
نشستند فرزانگان شاداکم/ گرفتند هر یک زیاقوت جام/ دل از داوری هر سپرداختند/
بآیین یکی جشن نو ساختند/ فرموده تا آتش افروختند/همه غنیر و زعفران سوختند/
پرستیدن مهرگان دین اوست/ تن آسایشی و خوردن آیین اوست
ابوالریحان در آثارالباقیه آورده است که برآئند که در این روز خدای ماه را روشنی داد و پیش از آن کراهی تاریک بود و ایرانشهری گفته است که خداوند در روزهای نوروز و مهرگان پیمان نور و ظلمت را گرفته است.

پیشینیان از این نکته غافل بوده‌اند که سبب آنکه این روز را مهرگان گفته‌اند این است که روز مهر از ماه مهر بوده است. درباره تسمیه این روز مطالبی گفته‌اند که درست نیست. از آن جمله گفته‌اند که چون فریدون پس از برداشتن ضحاک به تخت نشست مردم به شکرانه این پیروزی جشن گرفتند و فرمانروایان نسبت به زیردستان مهریان شدند زیرا که مهرگان به معنی پیروستن محبت است. دیگران گفته‌اند که ایرانیان باستان پادشاهی داشته‌اند که مهر نام داشت و وی مردی ستمگر بود و چون در نیمه مهر از جهان رفت مردم شاد شدند و چون مهر به معنی مرگ و گان به معنی «پادشاه» یا «پادشاه پیداکر» است این روز را مهرگان گفتند. یعنی مرگ پادشاه پیداکر. پیداست که این نکته تا چه اندازه نادرست است.

پنج شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۵

چهره‌های تاریخ

آلکمایون

محمود فاضلی

در قرن پنجم آن بهی بیش از هر چیز در تاریخ علوم یونان جلب توجه می‌کرد فن طبابت بود که تا آن موقع صرفاً جنبه نظری داشت. البته طبابت در این دوره به مذهب وابستگی زیادی داشت و درمان بیماری‌ها به وسیله کاهن معابد انجام می‌گرفت و در همین دوره طب غیرمذهبی به رقابت با طب مذهبی پرداخت. گروهی که طبابت را حرفه اصلی خود ساخته بودند این کار را به صورت علمی مورد توجه خود قرار می‌دادند. ابنوه بیمارانی که برای معالجه به معابد مختلف در سراسر یونان مراجعه می‌کردند بهترین وسیله مطالعه و مهمترین عامل پیشرفت کاهنان معالج در کار طبابت بودند. همین گروه برای بالا بردن مقام و شهرت خود با مطالعه حال بیماران به تکمیل دانسته‌های خود و جمع‌آوری مشاهدات خود پرداخته و به تدریج گنجینه گرانبهای از اطلاعات مفید و مثبت خود را در اختیار طرفداران این علم قرار دادند. نخستین مرکز طبابت، مرکزی بود که فیثاغوریان در کروتون تاسیس کردند که در این آموزشگاه، تشریح و مطالعه رشد جنین و بدر نباتات نیز مورد توجه بود. گفته می‌شود یکی از اساتید آن نیز با دریافت مبالغ گزافی بیماران را در شهرهای مختلف یونان معالجه می‌کرد.

بی‌شک از میان کسانی که هم عصر فیثاغورث یا نسل وی بوده و در جریان فکری و فلسفی فیثاغوریان تأثیر بسزایی داشته‌اند هیچ‌کسی به اندازه اهمیت آلکمایون نیست. ارسطو فیثاغورث بزرگ یونانی در باره آلکمایون معتقد است وی در دوران پیری فیثاغورث، مردی جوان بوده است و یا میلیخوس، آلکمایون را از همزمانان و شاگردان جوان فیثاغورث در دوران پیری وی خوانده است. بنابر ادعای ارسطو که قابل اعتنادتر به نظر می‌رسد می‌توان حدس زد که آلکمایون نزدیک به پایان سده ششم پیش از میلاد به دنیا آمده است و دوران جوانی وی اوایل قرن پنجم بوده است. بیشتر نظریات آلکمایون در امور پزشکی و طبابت بوده است. اما وی گاهی نیز به موضوع فلسفه طبیعی نیز پرداخته است.

آلکمایون یکی از شخصیت‌های علمی و فلسفی هم عصر فیثاغورث بوده است و با فیثاغورثیان نیز ارتباط نزدیکی داشته است. گفته می‌شود بخشی از نظریات وی بنا به گفته ارسطو یا از فیثاغورثیان گرفته شده یا از آنها به عاریت گرفته شده است. حوزه اصلی کار و اندیشه آلکمایون پزشکی و مطالعه درباره ساختمان و چگونگی کار اندام‌ها و اعصاب و حواس انسان بوده است. آلکمایون را همچنین بنیانگذار روانشناسی تجربی دانسته‌اند. وی اولین کسی بود که



اختلاف میان جانداران را معین کرد. از دیدگاه وی انسان با جانداران دیگر از این لحاظ فرق دارد که تنها او می‌اندیشد، درحالی‌که دیگران احساس می‌کنند، ولی نمی‌اندیشند.

آلکمایون به عامل اساسی و تعیین‌کننده مغز در وجود انسان پی برده و آن را منبع و جایگاه حواس معرفی کرده است. به نظر می‌رسد نظریه تأثیر مغز را در حواس، بعدها دیگر متفکران یونانی همچون افلاطون از آلکمایون گرفتند و این درحالی بود که فیلسوفانی همچون اُمپدوکلس، ارسطو و سپس رافائون پیرو همان نظریه قلبی بوده‌اند و قلب را به جای مغز، مرکز احساسات می‌دانستند. آلکمایون درباره هر یک از حواس انسان به شکل عمیق مطالعه کرده و چگونگی شنوایی، بینایی و دیگر حواس را در آدمی به دقت شرح می‌دهد.

فیثاغورثیان و از میان آن فیلاولئوس تحت تأثیر نظریات پزشکی آلکمایون قرار گرفته بودند اما خود وی نیز از سوزی دیگر از نظریات فیثاغورثیان به ویژه نظریه «دوگانگی» ایشان و نظریه اضداد متاثر شده بود و این تأثیر به خوبی در فرضیه‌های وی درباره تندرستی دیده می‌شود که البته به سهم خود در نظریات معاصران و آیندگان تأثیر بسزایی داشته است. آلکمایون عقیده دارد که نگاهان تندرستی «برابری اندازه‌ها» میان نیروها است، مانند تر و خشک، سرد و گرم، تلخ و شیرین در حالی که تک فرمانروایی یک از آنها علت بیماری می‌شود و تک فرمانروایی فاکندسته است. از دیدگاه آلکمایون تندرستی یعنی حالت طبیعی بدن.

آلکمایون همچنین معتقد بود: «روح مرگ‌ناپذیر است به علت همانندی آن با چیزهای مرگ‌ناپذیر و دارای این خاصیت است. زیرا روح همواره در حرکت است چون همه چیزهای خدایی همچون خورشید، ماه، ستارگان و آسمان پیوسته در حرکتند. روح به حرکت در می‌آید و درگیر یک حرکت جاویدان است. روح آدمی نیز مانند اجرام آسمانی پیوسته در حرکت است.»